



۱

«در نبرد تن به تن انبوه خلق و امپراتوری در قلمرو زیستی - سیاسی ای که دست آن‌ها را در دست هم می‌نهد، وقتی امپراتوری به جنگ برای مشروعیت خودش متوسل می‌شود، انبوه خلق به دموکراسی در حکم بنیان سیاسی خودش توسل می‌جوید. این دموکراسی که در تقابل با جنگ قرار می‌گیرد قسمی «دموکراسی مطلق» است. همچنین می‌توان این جنبش دموکراتیک را، از آن جاکه شامل پیوندهای میان حاکمیت امپراتوریایی و رضایت فرودستان به دست انبوه خلق می‌شود، فراشدی از «خروج» نامید.»

مایکل هارت و آنتونیو نگری، انبوه خلق: جنگ و

دموکراسی در عصر پست مدرن

۱) در دفاع از رئالیسم: واقع‌بین باشیم، ناممکن را طلب کنیم!

ترکیه، در اولین فرصت به دست آمده پس از اعلام بی‌طرفی ایالات متحد، مناطق آزاد شمال سوریه را زیر سنگین‌ترین حملات زمینی و هوایی قرار داد. در هیاهوی اخلاقیاتی برپاشده درباره «خیانت امریکا به کردها» (مضمون مورد علاقه طیف وسیعی از تحلیلگران و فعالان سیاسی، از سی‌ان‌ان، واشنگتن پست، گاردین، اکونومیست و فارین پالیسی تا بخش اعظم ناظران همدل و هواداران خشمگین رخدادهای روزناوا)، «رذالت و شخصیت خونخوار» رجب طیب اردوغان (آخرین کاندیدای مقام «شر اعظم» در جهان معاصر)، «مظلومیت، قربانی بودن و بی‌پناهی کردها» (همان داستان شرق‌شناسانه و هزار یکشب‌وار کردها و کوه‌ها و ...)، یکی از بی‌شمار نکاتی که چندان توجهی را به خود جلب نمی‌کند لزوم سخن راندن از تداوم است و نه از گسست، از قاعده و نه از استثنا، از تکرار و نه از بدعت. بدین ترتیب، امر سیاسی به امر اخلاقیاتی و روان‌شناختی فروکاسته می‌شود و سیمپتوم به علت تبدیل می‌گردد. بخش اعظم تحلیل‌هایی که در این مدت درباره سوبه‌های مختلف این جنگ نابرابر و آشکارا ستمگرانه مطرح شده است چنان بر بعد تراژیک - رمانتیک جنگ اخیر تأکید دارد که گویی امری خلاف قاعده و نامتعارف در جهان کنونی روی داده است. اما چه بسا برملا ساختن نابسندگی چنین گفتاری نیاز به نبوغ بسیاری نداشته باشد، چرا که دست‌کم وضعیت

خاورمیانه معاصر خود به تنهایی بهترین گواه برای بدل شدن جنگ به امری به قاعده و معمول برای حاکمیت امپراتوریایی است. منطق اخلاقیاتی «نبرد خیر علیه شر» دست در دست قسمی رتوریک وارونه اورولی «جنگ علیه تروریسم» (که ترکیه با تقلیدی صرف از ایالات متحد در پی به خدمت گیری آن برای توجیه حملات نظامی خود است) در تلاش است تا وضعیت جنگی کنونی جهان را به نزاع‌هایی استثنایی فروبکاهد که یا به فرمان دیکتاتوری خونخوار و مجنون درمی‌گیرد یا، در طرف مقابل، به موجب تحرکات تروریست‌هایی مخل امنیت ملی. اما، برخلاف تمهید ترسیم کردها در مقام قربانیانی بی‌پناه و مظلوم در برابر خیانت‌های مکرر، آنچه جنبش روژئاوا اینک بیش از همیشه بدان نیاز دارد نه پیروی از همسرایان خارجی و داخلی منطق مزبور بلکه توسل به قسمی رئال پولتیک تمام‌عیار، لیک بدیل، است. همان‌گونه که کوبانی را مبارزه شورمندان، شجاعانه و زبردستانه نیروهای رزمنده نجات داد، پروژه ناتمام روژئاوا را نیز نه گریه و مویه بر بی‌پناهی، که قسمی رئالیسم سیاسی آزادمنشانه نجات می‌دهد که در برابر رئالیسم سیاسی ارباب‌منشانه دشمن بایستد. تنها کافی است به آن شعار اسپینوزیستی مشهور خود مبارزان روژئاوا ارجاع دهیم که می‌گوید: «مقاومت زندگی است!» رئال پولتیک انقلابی، به تاسی از منظری ماکیاولین، مقاومت را، به مثابه همزاد ناگزیر زندگی، مقدم بر قدرت بر ساخته و سازنده هستی می‌داند و از همین رو به نیروی بی‌کران و بر سازنده خویش به تمامی واقف است. این رئال پولتیک آزادی‌خواهانه و انقلابی به عوض این که دست به دامان گفتار لیبرالی

حقوق بشر شود و در مسابقه رایج هر چه مفلوک‌تر نشان دادن خویش مشارکت کند، با زبان نیرو، خواست قدرت و مبارزه حرف می‌زند و خود این توانمندی و رزمیدنش را عین زیستن می‌داند. در برابر زیست - قدرت مبتنی بر ترس از مرگ، آنچه می‌تواند روژناوا را کماکان سرپا نگه دارد زیست - سیاستی است مبارز که بر میل به زندگی مبتنا دارد.

۲) در دفاع از خشونت خدایگانی: چگونه علیه جنگ بجنگیم؟

زندگی به نقد در روژناوا در جریان است، تنها کافی است از منظر این واقعیت انقلابی در مقابل مرگ ایستاد و، به عوض پناه گرفتن زیر چتر مظلومیت و قربانی بودن، از نوعی از خشونت (دفاعی) دفاع کرد که، برخلاف خشونت امپراتوریایی، نظم سلسله‌مراتبی حاکم را به چالش می‌کشد. بنابراین، آنچه برتری انبوه خلق را در برابر امپراتوری مشخص می‌سازد نه تکیه بر دوگانه اخلاقیاتی محبوب «جلاد / قربانی» و اتخاذ جایگاه قربانی مظلوم و بی‌پناه، بلکه تأکید بر تمایز میان خشونت اسطوره‌ای و خشونت خدایگانی مورد بحث بنیامین است. به باور بنیامین، خشونت اسطوره‌ای در پی تأسیس قانون (یا محافظت از آن) است در حالی که خشونت خدایگانی قانون (موجود) را نقش بر زمین می‌کند: «اگر اولی مرزها را تعیین می‌کند، دومی به شکل بی حد و حصر آن‌ها را ویران می‌کند ... اگر اولی تهدید می‌کند، دومی ضربه می‌زند؛ اگر اولی خونین است، دومی بی‌آن‌که خونی بریزد مرگبار است ... خشونت اسطوره‌ای، قدرت خونین بر حیات محض به خاطر خود آن

خشونت است اما خشونت خدایگانی، قدرت محض بر خود کل حیات به خاطر زندگان است.» آیا زمان آن نرسیده است از ترسیم نیروهایی چنان قدرتمند که، پیش از همه، داعش را به زانو درآورده و در میانه انواع و اقسام قدرت‌های برساخته استبدادی و ضد مردمی کانتون‌هایی دموکراتیک را به دنیا عرضه کرده و پرورش داده‌اند در هیئت «مظلوم»، «بی پناه»، «قربانی»، «خیانت‌دیده» و ... دست برداریم؟ کدامیک خشونت راستین را به کار می‌گیرد، دومین قدرت نظامی ناتو که بر سر شهروندان مدنی بمب می‌ریزد یا آن‌که نظم پیشامدرن و پست مدرن استبداد داخلی و توسعه‌طلبی نوعثمانیزم را به لرزه افکنده است؟ آیا شهروندان کانتون‌های دموکراتیک شمال سوریه شایسته آن نیستند به نام خود خوانده شوند، در مقام رزمندگان و مبارزانی که بی‌امان خشونت خدایگانی را بر سر اربابان جاری ساخته‌اند؟ آن‌ها نه در قالب تصاویر محبوب پارتیزان‌هایی (اغلب همان دختر محبوب فشن‌های چپ‌گرایانه و تصاویر زیبایی‌شناسانه رسانه‌های غربی از گریلاهای زن ی. پ. گ) که در کمرکش کوه‌های سر به فلک کشیده کردستان گام برمی‌دارند، بلکه در هیئت شهروندان مسلحی که هر روز در اجتماعات و مجالس مردمی شهرهای شمال سوریه حضور دارند و با دست یازیدن به عمل سیاسی عشق امر مشترک را برمی‌سازند. بی‌تردید آنچه این انبوه خلق آزاد در چنین برهه‌هایی بدان دست می‌زند چیزی است از جنس جنگ، اما این جنگی است یکسره متفاوت با آنچه در زمانه کنونی به قاعده بدل شده است؛ و به طرق اولی این جنگی است بسی متفاوت از نزاع‌های دیرینه قومی - مذهبی

رایج در خاورمیانه که دونالد ترامپ سعی در تقلیل مبارزات مردمی بدان دارد. جنگ انبوه خلق، علاوه بر این که همانند هر خشونت خدایگانی صرفاً نشانه‌ای است محض که بر «از جا در رفتگی وضعیت» دلالت دارد، «جنگی است علیه جنگ»، جنگی در راستای صلح در مقام شرط هر گونه تقویم آزادی. کافی است سخن تیتوس لیوی را به یاد داشته باشیم که ماکیاولی در فصل ۲۶ معروف شه‌ریار بدان ارجاع می‌دهد: «همانا جنگ ناگزیر جنگی است برحق، و آن‌جا که امیدی جز به جنگ‌افزارها نباشد، جنگ‌افزارها مقدس‌اند.» اما نباید از یاد برد که علاوه بر اهمیت جدی گرفتن تحت‌اللفظی چنین آموزه‌ای و پرهیز از دچار شدن به سرنوشت تراژیک پیامبران بی‌سلاح، بزرگترین سلاح انبوه خلق همان ذهن و بدن عظیمی است که آن را بیش از هر چیز درخور فرمانروایی ساخته است: وفاداری به دموکراسی و زیستن آن در مقام تنها شیوه ممکن حیات انبوه خلقی که سودای شدن و خروج از بندگی به سوی وادی آزادی دارد.

۳) در دفاع از تعارض: دشمن (همواره) درون دروازه‌هاست!

دیوید گریبر در یکی از مطالبی که راجع به مشاهدات میدانی خویش از حیات سیاسی کانتون‌ها نوشته به درستی بر قسمی تعارض درونی انگشت می‌گذارد (هرچند آن را زیاد جدی نمی‌گیرد و به توجیه آن برمی‌آید): تعارضی مابین ساختار شبه‌دولتی حاکم بر مسائل کلان و فرامحلی در کانتون‌ها و شوراهای دموکراتیک مردمی. تعارضی که هارت و نگری آن را

یکی از مهمترین تنگناهای جنبش‌های دموکراتیک معاصر می‌دانند. تنگنایی در خصوص این‌که چگونه می‌توان بدون تن دادن به منطق بازنمایی، سلسله‌مراتب و تمرکزگرایی، جنبش دموکراتیک انبوه خلق را چنان سازماندهی کرد که، به عوض تجربه پلینی آزادی ناپیوسته در شکاف‌های وضعیت، به قسمی برساختن پایدار و نهادینه امر مشترک در هستی منجر شود؟ اگر آن گزاره اسپینوزیستی را به خاطر داشته باشیم که هر سامان سیاسی‌ای باید، بسی بیش از بیگانگان، از شهروندان خویش پروا داشته باشد، می‌توان به خطری اشاره کرد که یک دم از تهدید حیات دموکراسی نوپای کانتون‌ها دست بر نمی‌دارد، قدرت‌گیری بزرگان جدید و برپا کردن لویاتانی دیگر. در مقابل گفتاری که غایت آن «تبدیل کردها به کارت بازی در منطقه خاورمیانه» و دریافت درجه بی‌اعتبار «نیروی زمینی ائتلاف ضد داعش» است، آنچه قرار دارد خود حیات زنده و روزمره انبوه خلقی است که در مجمعی چند فرهنگی در حال تجربه کردن نوع بدیعی از حیات آزاد است. انبوه خلقی که به عوض ترک گفتن دموکراسی به بهانه شرایط حساس و بحرانی منطقه، از رهگذر «کناره‌گیری» از منطق رایج رئال پولتیک دولتی، خطوط پرواز و گریز از سیطره لویاتان را در دل تاریکی جهان معاصر، خاورمیانه غرق در بمب، خون، و فساد، به همگان نشان داده است. انبوه خلقی آزاد که غنای وضعیت و سرشاری هستی را در تیره و تاریک‌ترین شرایطی به تصویر کشیده است که بیش از هر جای دیگر جهان می‌توان برای حاکمیت مطلقه لویاتان(ها) بهانه آورد. در مقابل زیست - قدرتی که بر مرگ

فرمان می‌راند و مرگ (یا ترس از مرگ) را به اصل هستی‌شناختی جهان تحت فرمان خود بدل ساخته، و در مجاورت تهدیدهای همه‌جانبه مرگ، این زیست - سیاست دموکراتیک در خاورمیانه از امکان همواره حاضر و نهفته (virtual) زندگی شادمانه، آزاد و خردمندانه در سرتاسر سطح هستی خبر می‌دهد. انبوه خلق روژناوا، به گواه شاهدان بی‌شماری همچون گریبر، نه فقط «چشمه راستین صلح» را در برابر «منجلاب مرگ» دشمن خارجی پر آب می‌کند، بلکه هر روزه در برابر فرامین و توصیه‌های کارشناسان بزرگ حزبی و نظامی، این شیفتگان برپا کردن بوروکراسی‌های کارآمد حزبی و دولتی، از دموکراسی دفاع می‌کند. اما این وضعیت همانند هر تجربه انسانی دیگری امری است گشوده، از یک سو، به روی و یرتوی انبوه خلق و، از سوی دیگر، دشمنان داخلی و خارجی هر نوعی از سربرافتن دموکراتیک از فرمان حاکم، در بستر بختی که پیشاپیش نمی‌توان از مساعدت‌ها یا ممانعت‌های آن یقین حاصل کرد. به هر روی آنچه ما ناظران همدل این تجربه بدیع در منطقه و جهان معاصر می‌توانیم بدان امید داشته باشیم، و یرتویی است آب‌دیده که می‌تواند از دل تجربه هر روزه حیات آزاد دموکراتیک ناشی از زیستن این تعارض هستی‌شناختی سربرآورد، تا روژناوا نه در مقام شهید مصلوب اقدامی رؤیاپردازانه، ایماژ محبوب گفتار رمانتیک - اخلاقیاتی حاکم، بلکه در مقام پیشگام حیات، جامعه و جهانی دیگر، و انسانی، در خاطره‌ها نقش ببندد.